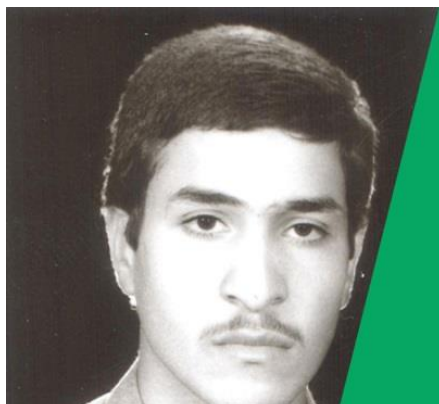




شهید عمار محتشمی

تاریخ ولادت: ۲۸ آبان ۱۳۴۷

تاریخ شهادت: ۹ خرداد ۱۳۶۷

محل شهادت: شلمچه

نوع شهادت: حوادث مربوط به جنگ تحمیلی

شهید «عمار محتشمی» در کلام مادر

این خانه لیاقت داشتن شهید را ندارد! آخرین باری که از جبهه برگشت، ساکش را خالی کرد و همه وسایل و کتاب‌هایش را ریخت وسط. برادرانش گفتند: «نترس تو چیزیت نمی‌شه، قرار نیست شهید شوی...» با مشت به دیوار زد و گفت: «یعنی این خانه لیاقت داشتن شهید را ندارد؟». سفر هفتمی که رفت جبهه دیگه برگشت.

شهید «عمار محتشمی» آبان‌ماه سال ۱۳۴۷ در کشور «عراق» متولد شد. دانشجوی دوره کارشناسی رشته الکترونیک بود که در جبهه حضور پیدا کرد و ۹ خردادماه ۱۳۶۷ در «شلمچه» به دیدار حق شتافت. از نظر اخلاقی واقعاً قبولش داشتیم. عمار من قبل از شروع سن تکلیف نماز می‌خواند و در ادای تکالیف دینی جدی بود، همیشه اهل نماز اول وقت و جماعت بود. منتظر صدای اذان بود. قبولش داشتیم، چون نسبت به غیبت کردن فوق‌العاده حساس بود و ناراحت می‌شد.

پسرم بسیار متواضع بود. با خانواده، دوستان و آشنایان به خوبی و شایستگی برخورد می‌کرد. دوستانش نقل می‌کنند: «با اینکه مسئول گروه بود، خیلی وقت‌ها سنگر را جارو می‌کرد. خیلی وقت‌ها غذا توزیع می‌کرد»، حتی دوستانش هم می‌گویند: «گاهی همه از او می‌خواستند به عنوان امام جماعت جلو بایستد و نماز بخواند». آرامش روحی عجیبی داشت، واقعاً خوش‌برخورد و خوش‌اخلاق بود. هرگاه از جبهه می‌آمد حتماً باید دستم را می‌بوسید. تا روز سیزده نوروز با هم بودیم. بعد از تعطیلات ایشان رفت دانشگاه، ۲ روز بعد برگشت. گفتم: «چی شد، چرا برگشتی؟» گفت: «مگه نشنیدید؟ امام فرمودند: «جبهه‌ها را خالی نگذارید.» پس برای من این دانشگاه (جبهه) واجب‌تر است، باید بروم.» ۷ مرتبه به جبهه رفت، ۳ بار مجروح شد و نهایتاً پرواز کرد.

معنویت پسرم، با وجود اینکه سن جوانی را طی می‌کرد برایم خیلی مهم بود. شب‌های جمعه می‌رفت توی یک اتاق، فانوسی کنارش می‌گذاشت و دعای کمیل می‌خواند و با چه حال خوشی اشک می‌ریخت. این دعای کمیل خواندنش برایم عجیب‌خاطره خوشیه! باور کنید، بارها شده که در امور خانه یا تصمیماتم، وجود عمار را کاملاً احساس کردم. حتی پسر بزرگم بعد از مراسم روضه‌خوانی، عمار را دیده بود که به شکل یک پرنده به خانه‌مان آمده بود و وقتی به من رسید، دستم را بوسیده و دوباره پرواز کرده...

وصیت نامه شهید عمار محتشمی

و ما لکم لاتقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء والولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القریة لظالم اهلها، چرا در راه خدا و مستضعفین از مرد و زن و فرزندان آنان که می‌گویند خدایا خارج کن ما را از این دیار ظلم، مبارزه نمی‌کنید.» به نام خدای مهربان و رؤف و

بخشنده‌ای که در دریای بیکران کرامت و لطفش بنده گنهکاری چون من را فرصت می‌دهد تا خود را از بار گناهای که بر دوشم سنگینی می‌کند بشویم و کمک می‌کند که در پرتو دانش و در صراطش شرکت کنم. اما من متأسفانه قدر این همه نعمت را نمی‌دانم و با آن همه لطف و رحمت بیکران هنوز غرق گناهم و در شکر و سپاس نعمتها و الطاف و مهربانیها ناتوانم و به راستی که: «ان الانسان لفی خسر». اگر اراده قادر متعال در برگشتن به سوی او به وسیله دشمن قرار گیرد باز جز شرمساری و خجلت در مقابلش جوابی ندارم که مرا هم از چنین فیض عظیمی برخوردار ساخت.

و با سلام به شما ملت شهیدپرور و مقاوم که پس از چندین سال مقاومت و جانفشانی هنوز هم حسین وار فرزندان خود را به جبهه‌ها می‌فرستید و از کمک به جبهه دریغ نمی‌کنید. نکند که خدای ناکرده غفلت کنید و شیطان شما را فریب دهد که شیطان همیشه در کمین شماست. مقاوم و پایدار باشید و به سخنان امام عزیز، پیر جماران و رهبر مسلمین جهان گوش فرا دهید و فرمایشات این رهبر بزرگ را مو به مو اجرا کنید و از جان و مال خود در راه خدا دریغ نکنید و فرزندان خود را همچنان به جبهه بفرستید. دنیا شما را فریب ندهد و این چند روز دنیای زودگذر را فدای آخرت کنید. زیرا دنیا جای ماندن نیست و برای رسیدن به هدف اصلی که همان لقاءالله است کوشا باشید. از همه دوستان و آشنایان می‌خواهم که مرا حلال کنند. پیامم به شما بازماندگان شهیدان این است که همچنان مقاوم باشید و صبر را پیشه خود سازید که «ان الله مع الصابرين» و بدانید که این سختیها و مصیبتها بسیار زودگذر و تمام شدنی است.

و سلام بر پدر و مادر گرامیم، مادر عزیزم از اینکه شما را اذیت و آزار دادم خیلی معذرت می‌خواهم و امیدوارم که مرا ببخشید و باز ای مادر عزیزم، ای کسی که سختیهای کودکی مرا با نوازش خود جبران می‌کردی قامت را بلند گیر و ندای الله اکبر خمینی رهبر را سرده و سخن شهیدان در راه خدا را به مردم برسان که همانا پیروی کردن از قرآن و خدا می‌باشد. ای پدر عزیز: امیدوارم که بعد از شهادت من برای آن همه گستاخی در عمر کوتاهم مرا ببخشید. نمی‌دانم چگونه بگویم که هیچوقت برای شما فرزند خوبی که می‌خواستید نبودم. امیدوارم که بتوانم در آن دنیا در پیش خدا برایتان فرزند خوبی باشم و جواب مهر و محبت شما را بدهم. سلام بر شما خواهران عزیزم نکند از مرگ من ناراحت شوید. و سلام بر شما ای برادران عزیزم، هوشیار باشید و غیر از اسلام و قرآن به چیز دیگری فکر نکنید. مادر و خواهرانم بعد از شهادت من زینب‌گونه پیام شهیدان راه خدا را به گوش جهانیان برسانید و راه شهیدان را ادامه بدهید و بدانید که راه سعادت و خیر و برکت این است و دیگر راهها به گمراهی می‌انجامد و همیشه و در همه حال به فکر خدا باشید. «پایان وصیتنامه در چادر برادران رزمنده در خط شلمچه» التماس دعا.



برگرفته از سایت: Shohada.info defapress.ir